خلاصه بحث تا این جا این شد که مقتضای دلالت لفظیه امر و نهی طلب است اما در اینکه فارق بین امر و نهی چیست که در امر می­گوید الطبیعت توجد بوجود احد الاطراف و در نهی می­گوید الطبیعت تنعدم بانعدام جمیع افراد؟

قول اول از آخوند در کفایه است که فارق را عقل گرفت و فرمود حاکم به این قاعده عقل است ( عقل است که می­گوید الطبیعت توجد بوجود احد الافراد وتنعدم بانعدام جمیع الافراد)

بر کلام ایشان دو اشکال وارد شد که قابل حلّ نبودند. لذا از نظر ما فارق نمی­تواند حکم عقل باشد.

**قول دوم:** برخی از بزرگان خواسته اند این اختلاف بین امر و نهی را از طریق **ظهور اطلاقی** حل کنند.

به این معنی که بگوییم فارق بین امر و نهی ظهور اطلاقی است.

**توضیح:**

**اولاً** می­دانیم احکام الهی تابع مصلحت و مفسده می­باشند.

**ثانیاً** مصلحت و مفسده در خود امر و نهی نیست بلکه در متعلَّق امر و نهی است. مثلا متعلَّق امر به صلاه تک تک افراد نماز است لذا در انجام تک تک افراد نماز مصلحت است و مصلحت آن این است که مومن را به معراج می­برد و به خدا نزدیک می­کند.

حال که مولی به عبد خود می­گوید: **صلِّ** این امر نشان می­دهد که صلاه مصلحت دارد و مولی از عبد طبیعت صلاه را می­خواهد و از آنجا که تک تک افراد صلاه مصلحت دارند برای حصول غرض مولی و رسین به آن مصلحت انجام یکی از افراد صلاه کفات می­کند (این مصلحت با صرف الوجود نماز محقق می­شود یعنی با یک نماز هم به مصلحت امر به صلاه می­رسیم) لذا گفته اند امر به صلاه با اولین فرد امتثال می­شود زیرا ملاک امر مصلحت در متعلَّق است اما این مصلحت به تعداد افراد صلاه متعدد نمی­شود بلکه یک مصلحت است که برای امتثال آن افراد زیادی وجود دارد لذا با یک نماز مصلحت محقق می­شود.

 در نواهی هم آن چه مفسده دارد خود نهی نیست بلکه متعلَّق نهی دارای مفسده است. اما تفاوت نهی با امر این است که در نهی کل واحد واحد از افرادِ شرب خمر مفسده دارد لذا به ملاک مفسده در تک تک افراد حکم می­کنیم که امتثال نهی به ترک جمیع افراد است.

در نتیجه با این بیانی که ما داشتیم روشن می­شود که فارغ به این تفاوت بین امر ونهی عقل نیست بلکه ظهور اطلاقی آن دو است[[1]](#footnote-1).

**اشکال استاد:** این مبنا از جهاتی مخدوش است.

**جهت اول:** به امام عرض می­کنیم مبنای شما در باب مصالح و مفاسد این است که:

 **مصالح و مفاسد معرِّفات موضوع هستند نه موثرات و عِلل**.

به عنوان مثال در: **الخمر حرام لانه مسکر.** معنی این است که المسکر حرام یعنی لِأنه مُسکر موضوع حرام را معرفی می­کند ( موضوع حرام، مُسکر است و خمر مصداقی از مصادیق اسکار است) نه اینکه لِأنه مسکر علت ثبوت حکم برای خمر باشد. لذا این تعلیل (لِأنه مسکرٌ) معرِّف موضوع است نه علت[[2]](#footnote-2).

 اگر این مبنای شما را قبول کنیم می­گوییم: ملاک احکام هرگز نمی­تواند طبیعت امر ونهی را معیَّن کند.

**دلیل:** مفاسد و مصالح دو قسم است.

**الف:** مصلحت و مفسده شخصیّه: که به آحاد مکلفّ ها بر می­گردد مانند نماز ، روزه ، لا ترب الخمر و ... که مصلحت یا مفسده به فعل تک تک اشخاص و فاعل ها بر گشت می­کند.

**ب:** مصلحت و مفسده نوعیّه: مانند واجب ها و محرماتی که برای حفظ جامعه و نظام به آنها نهی یا امر می­شود مانند طبابت ، خیاطت و... که مصلحت طبابت و خیاطت نوعیه است نه شخصی زیرا کار طبیب فقط درمان کردن خودش نیست بلکه مصلحت پزشکی و خیاطی عمومی است . یا نهی از تخلُّف نسبت به قوانین راهنمای و رانندگی مصلحت نوعیه دارد.

با توجه به این مطلب می­گوییم در هر دو صورت ملاک احکام طبیعت امر و نهی را معین نمی­کند بلکه شخصی بودن یا نوعی بودن را معیَّن می­کند.

ملاک شخصی و ملاک نوعی هرگز برای تفاوت طبیعت ها نیست. به عبارت دیگر نمی­خواهیم بگوییم امر و نهی چه هستند. به قول شما ملاک ها معرِّف موضوع می­باشند نه معرِّف طبیعت.

لذا با این ملاک ها نمی­توان بین طبیعت امر و نهی فارغ قائل شد.

**جهت دوم:** این امر مسلَّم است که فلسفه تشریع احکام و ملاک احکام از عقول مردم پنهان است زیرا عقل راهی به عِلَل تشریع احکام شرعیه ندارد لذا در برخی از احکام خداوند از ملاک های آنها پرده برداشته است.

با توجه به این مطلب می­گوییم: اینکه فرق بین امر و نهی به ملاک های آن دو مشخص شود در دست ما نیست. زیرا عقل قدرت درک مصالح و مفاسد را ندارد. لذا وقتی محمد بن قطیبه نیشابوری از فضل بن شازان شاگر خاص اما رضا علیه السلام پرسید آیا علت های احکامی که برای ما نقل می­کنید به استنباط خود شما و از راه عقل است یا آنچه از امام شنیده اید را روایت می­کنید؟

**ایشان جواب داد:** فَقَالَ لِي مَا كُنْتُ‏ أَعْلَمُ‏ مُرَادَ اللَّهِ‏ بِمَا فَرَضَ وَ لَا مُرَادَ رَسُولِهِ ص بِمَا شَرَعَ وَ سَنَّ وَ لَا أُعَلِّلُ ذَلِكَ مِنْ ذَاتِ نَفْسِي بَلْ سَمِعْنَا مِنْ مَوْلَايَ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا ع مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ وَ الشَّيْ‏ءَ بَعْدَ الشَّيْ‏ءِ فَجَمَعْتُهَا فَقُلْتُ فَأُحَدِّثُ بِهَا عَنْكَ عَنِ الرِّضَا ع فَقَالَ نَعَمْ.[[3]](#footnote-3)

**جهت سوم:** احکام از حیث روش بدست آوردن ملاک های آنها سه دسته اند.

**دسته اول:** احکامی که منصوص العله می­باشند. مانند: إنَّ الصلاهَ تنهی عن الفحشاء و المنکر. یا الخمر حرام لأنه مسکر.

**دسته دوم:** احکامی که مستقلات عقلیه می­باشند( عقل ملاک آنها را درک می­کند) چنانکه مرحوم نائینی فرمود: أنّ العقل ربّما يستقل بقبح شي‏ء و حسن آخر. و لا يمكن عزل العقل عن إدراك الحسن و القبح- كما عليه بعض الأشاعرة- فانّ عزل العقل عن ذلك يوجب هدم أساس إثبات الصانع، و يلزم إفحام الأنبياء، لأنّه على هذا لا يستقل بقبح إعطاء المعجزة بيد الكاذب و لا قبح المعصية و حسن الطاعة.

و بالجملة: عزل العقل عن الإدراك مما يوجب هدم أساس الشريعة[[4]](#footnote-4)

**دسته سوم:** تنقیحات ( احکامی که ملاک آنها از راه تنقیح مناطی که فقیه جاری می­کند بدست می­آید) یعنی فقیه با قرینه عقلیه یا عرفیه یا از راه تشخیص مذاق شارع آن ملاک ها را بدست می­آورد به این صورت که می­گوید ذکر این ملاک برای این مورد خاص نیست (خصوصیت برای مورد خاص دخیل نیست ) لذا القاء خصوصیت می­کنیم.

 مثلاً در خطاب به پیامبر اکرم (ص) فرمود: و إما ینزغنک من الشیطان نزغٌ فاستعذ بالله إنه سمیع علیم[[5]](#footnote-5).

این استعاذه مخصوص پیامبر نیست گر چه خطاب خاص است اما شارع مقدس مذاقش این است که همه مومنین پناه گاه خود را خداوند قرار دهند زیرا همه گرفتار وسوسه شیطان هستند.

بنا براین راه چهارمی وجود ندارد که بگوید مصلحت در امر برای کل واحد واحد افراد نست .اما مفسده نهی برای همه افراد نهی است. چنین حرفی نه از راه قیاس منصوص العله بدست می­آید نه از راه حکم عقل و نه از تنقیح مناط فقیه.

1. ۱-تهذیب الاصول امام خمینی جلد ۱ ۳۷۳ [↑](#footnote-ref-1)
2. ۲-کتاب البیع جلد ۴ صفحه ۱۸۹ [↑](#footnote-ref-2)
3. ۳-علل الشرایع جلد ۲ صفحه ۲۷۵ باب ۱۸۲و عیون اخبار رضا جلد ۲ صفحه ۱۱۹ حدیث دوم. [↑](#footnote-ref-3)
4. ۴-فوائد الاصول جلد ۳ صفحه ۵۹ [↑](#footnote-ref-4)
5. ۵-اعراف -۲۰۰ [↑](#footnote-ref-5)